

گابریل گارسیا مارکز  
ماجرای اقامت پنهانی  
میکل لیتین در شیلی

ترجمه‌ی

باقر پرهام



## درباره میگل لیتین

میگل لیتین کوکومیده (انگلیسی: Miguel Littin Cucumide؛ زاده ۹ اوت ۱۹۴۲) فیلم‌نامه‌نویس و کارگردان فیلم اهل شیلی است.

میگل لیتین (Miguel Littin) تهیه‌کننده، کارگردان، فیلم‌نامه‌نویس و رمان‌نویس مطرح اهل کشور شیلی و از هنرمندان سینمای ضدکودتای این کشور است که پس از کودتای امریکایی ژنرال «آگوستو پینوشه» علیه «سالوادور آلنده»، رئیس‌جمهور قانونی این کشور، در حالی که نزدیک به دو دهه از زندگی‌اش را در تبعید گذراند، در آثار متعدّدش به مقابله با کودتاگران پرداخته است.

«میگل لیتین»، فیلم‌هایی را کارگردانی کرده است که تا به امروز از محبوب‌ترین فیلم‌های شیلی بوده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به «شغال ناهولتورو»، «همسر رئیس‌جمهور»، «دلایل دولت»، «نامه‌هایی از ماروسیا»، «بیوه مونتیل»، «قانون عمومی شیلی»، «ساندینو»، «کشتی غرق‌شده»، «تیرا دل فونگو»، «جزیره دوسون ۱۰»، «آلنده در پیچ‌وخم‌ها» و... نام برد.

این فیلمساز در کنار آثاری که درباره‌ی کشورش شیلی و امریکای لاتین ساخته است، به مسائل جهانی هم توجه داشته و از اتفاقات دنیا هم غافل نبوده است. «لیتین» در یکی از آثارش با عنوان «وقایع فلسطین، جاده‌های خشم»، به روایت درد و رنج‌های مردم فلسطین و جنایات وحشیانه رژیم صهیونیستی پرداخته است.

در پایان لازم به ذکر است میگل لیتین در تابستان ۱۳۹۵ به عنوان میهمان ویژه بخش بین‌الملل جشنواره‌ی عمار به تهران سفر کرد.

## فهرست

۹

مقدمه

- ۱۳ ۱. پنهانی در شیلی
- ۲۹ ۲. توهمات فرو می‌ریزد: شکوه شهر
- ۴۹ ۳. باقیمانده‌ها هم تبعیدی‌اند
- ۶۵ ۴. پنج نقطه اصلی سانتیاگو
- ۸۱ ۵. مردی شعله‌ور در برابر کلیسا
- ۹۷ ۶. دو مرده همیشه زنده: آلوده و نرودا
- ۱۱۱ ۷. پلیس در کمین ما: حلقه تنگ تر می‌شود
- ۱۲۷ ۸. توجه: ژنرالی که آماده است همه چیز را فاش کند
- ۱۴۱ ۹. مادرم هم مرا شناخت
- ۱۶۱ ۱۰. و پایانی خوش با یاری پلیس راهنما

۱۷۹

راهنما

۱۸۱

زندگی نامه میگل لیتین

۱۸۳

فیلمنامه میگل لیتین

## مقدمه

در آغاز سال ۱۹۸۵، سینماگر شیلیایی میگل لیتین<sup>۱</sup> - که نامش در فهرست پنج هزار تبعیدی شیلیایی است که ورودشان به کشور اکیداً ممنوع است - پنهانی وارد شیلی شد و شش هفته در این کشور بود و در این مدت توانست بیش از سی و دو هزار متر فیلم درباره واقعت زندگی کشورش، دوازده سال پس از برقراری دیکتاتوری نظامی، تهیه کند. لیتین، پس از تغییر قیافه، تغییر شیوه پوشش و گفتار، با در دست داشتن، اوراق هویت جعلی و به کمک سازمان‌های دموکراتیک مخفی و زیر حمایت آن‌ها، در این مدت سراسر خاک شیلی را درنوردید و حتی به داخل دیوارهای کاخ ریاست جمهوری<sup>۲</sup> راه یافت و موفق شد سه گروه از سینماگران اروپایی که همزمان با وی زیر عنوان قانونی گوناگون به شیلی وارد شده بودند و نیز شش گروه جوان از اعضای مقاومت داخلی شیلی را در کنار فیلمبرداری رهبری کند. نتیجه کار یک فیلم چهار ساعته تلویزیونی و یک فیلم دوساعته

1. Miguel Littin

2. Palais de la Monnaie (= La Monneda)



## پنهانی در شیلی

پرواز شماره ۱۱۵ لادکو<sup>۱</sup>، از مبدأ آسونسیون<sup>۲</sup> (پاراگوئه)، با بیش از یک ساعت تأخیر، داشت در فرودگاه سانتیاگو<sup>۳</sup> شیلی به زمین نزدیک می‌شد. دست چپ ما، تقریباً در فاصله هفت هزار متری، قلّه آکونکاگوا<sup>۴</sup>، در پرتو نور ماه، به صخره‌ای پولادین می‌مانست. هواپیما بال چپش را با غمزه‌ای دهشتناک خمانید، سپس در غرش مرگباری از به هم خوردن فلزات، دوباره راست شد و اندکی تندتر از حد انتظار، با سه جست کانگورویی به زمین نشست. حالا، من، میگل لیتین، پسر هرنان<sup>۵</sup> و کریستینا<sup>۶</sup>، سینماگر، یکی از پنج هزار تن شیلیایی تبعیدی که هیچ‌گاه نمی‌توانند به خانه برگردند، پس از دوازده سال تبعید، دوباره در کشورم بودم، و هم‌چنان در درون خود در تبعید؛ چراکه نام و نشانم قلابی بود، گذرنامه جعلی داشتم، و حتی یک همسر قلابی. با

1. Ladeco      2. Asuncion      3. Santiago

۴. Aconcagua، قله‌ای به ارتفاع ۲۲۸۳۴ پا در آرژانتین غربی، نزدیک مرز شیلی؛ بلندترین قله‌های آند در نیمکره غربی - م.

5. Hernan      6. Cristina

بگیریم. این فکر، رویایی بود که از مدت‌ها پیش در سرم می‌چرخید، زیرا تصویر کشورم در غباری از سالیان دوری از وطن گم شده بود، و از نظر سینماگری مثل من، برای بازیافتن چهره وطن چه شیوه‌ای مناسب‌تر از دیدن و فیلم گرفتن می‌توانست باشد؟ این رویا هنگامی قوت بیشتری گرفت که حکومت شیلی شروع کرد به انتشار فهرست‌هایی از نام تبعیدیانی که اجازه بازگشت به شیلی داشتند و من نام خودم را در بین آن‌ها ندیدم. سرانجام، هنگامی که فهرست نام پنج هزار تن مشهور که اقامتشان در شیلی برای همیشه ممنوع بود، منتشر شد و نام خودم را هم در آن دیدم ناامیدی‌ام به اوج خود رسید. و روزی هم که طرح ما به صورت مشخص درآمد، آن هم خیلی اتفاقی و در حالی که هرگز انتظارش را نداشتم، بیش از دو سال بود که آرزوی عملی شدنش را رها کرده بودم.

پاییز ۱۹۸۴ در شهر سان سباستیان<sup>۱</sup> در ایالت باسک بود. شش ماه پیش از آن به این شهر آمده بودم، با الی<sup>۲</sup> و سه فرزندمان، تا یک فیلم موضوعی<sup>۳</sup> بسازم، فیلمی که مانند بسیاری از فیلم‌های دیگر در تاریخ سینما فیلمبرداری‌اش یک هفته مانده به آغاز آن از جانب تولیدکننده منتفی اعلام شده بود. دوباره به بن‌بست رسیده بودم. ولی، در روزهای فستیوال سینمایی، در سر میز شام در رستورانی که پاتوق همه مردم بود، بار دیگر از رویای دیرینم با دوستان سخن گفتم. همه شنیدند و با علاقه‌ای که شکی در آن نبود به بحث و تفسیر نشستند، نه فقط به خاطر برد سیاسی مسلم آن، بلکه به عنوان یک سیلی به گوش قدر قدرت پینوشه. با این همه، هیچ‌کس نفهمید که این فقط یک خواب و خیال از جانب آدمی دور از وطن نیست.

صورتگری و آرایش ظاهری، چهره و هیئت بیرونی‌ام چنان تغییر کرده بود که مادر خودم هم چند هفته بعد نتوانست بشناسدم. تعداد کمی در دنیا از راز من باخبر بودند، و یکی از آنان با من در همان هواپیما همسفر بود. النا<sup>۱</sup> را می‌گویم، از زنان مبارز در مقاومت زیرزمینی شیلی، جوان و بسیار جذاب، که سازمانش وی را مأمور برقرار کردن ارتباط من با شبکه داخلی مقاومت، ایجاد تماس‌های لازم، تعیین محل‌های مناسب برای برخوردها، سنجش چگونگی عملیات، ترتیب دادن ملاقات‌ها، و مراقبت از جان ما کرده بود. اگر پلیس به وجودم پی می‌برد، یا اگر ناپدید می‌شدم، یا بیش از بیست و چهار ساعت از وقت مقرر در سر قرارها نمی‌آمدم، النا وظیفه داشت که حضور مرا در شیلی علنی کند تا حمایت‌های بین‌المللی به کار افتد. با آن‌که در اوراق هویت ما هیچ نشانی از پیوند رسمی میانمان نبود، از مادرید تا این‌جا از هفت فرودگاه بسیار پررفت و آمد گذشته و در همه جا مانند دو همسر مهربان و بسیار سازگار با هم رفتار کرده بودیم. ولی در مورد این مرحله آخری، که پروازش یک ساعت و نیم طول می‌کشید، تصمیم گرفته بودیم با هم ظاهر نشویم و در فرودگاه چنان رفتار کنیم که گویی همدیگر را نمی‌شناسیم. قرار بود او بعد از من در صف بازبینی گذرنامه‌ها قرار گیرد تا اگر من به اشکالی برخوردم رفقاییش را خبر کند. اگر همه چیز به خوبی می‌گذشت دوباره مثل یک زوج عادی در خروجی فرودگاه به هم می‌رسیدیم.

هدف ما، روی کاغذ خیلی ساده بود، ولی، در عمل، خطر بزرگی به همراه داشت: قرار بود پنهانی یک فیلم مستند درباره واقعیت زندگی روزمره در شیلی، دوازده سال پس از دیکتاتوری نظامی،

1. San Sebastian 2. Ely 3. Film a thème

1. Elena